

## معناشناسی و تأویل باطنی «ولیقضوا تَفَثُّم»

محمد مرادی\*

چکیده

قرآن کریم در آیه ۲۹ حج، به حاجیان چنین دستور داده است: «**تُمَّ لَيَقْضُوا تَفَثُّمَ وَ لَيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لَيَطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ**». در چیستی معنای «قضای تفت» نظرهای مختلفی از سوی مفسران ارائه شده است. این مقاله بر آن است تا به روش توصیفی تحلیلی معنای «قضای تفت» را در آیه مزبور بررسی و تحلیل نماید و مشخص سازد که دیدگاه مفسران و اژدهاشناسان تا چه میزان مبتنی بر معناکاوی دقیق در واژه «تفت» است و با بررسی روایات تفسیری و تأویلی، منظور تفسیر آیه و تأویل آن و تأویلهای نقل شده در روایات را مبنی بر «قضای تفت» به معنای گرفتن ناخن، چیدن موی و ... و نیز دیدار امام در حج، را تبیین کند. بررسی‌ها نشان از آن دارد که معنا نمودن قضای تفت به إزاله آلدگی دقیق نیست و معنای باطنی دیدار امام، مبتنی بر گونه‌ای از تأویل است.

### واژگان کلیدی

آیه ۲۹ حج، قضای تفت، معناشناسی تفت.

moradi.m@qhu.ac.ir  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۱۴

\* استادیار گروه علوم قرآن دانشگاه قرآن و حدیث.  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۱۰

### طرح مسئله

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که در آنها از آیین حجّ سخن گفته شده و درباره خانه خدا و پاک کردن آن برای رکوع و سجده و طواف کنندگان و اعلام عمومی به مردم برای همگان از سواره و پیاده برای انجام مراسم حج، و اینکه مردم گواه دستاوردهای شان باشند و در آن قربانی کنند و از آنها استفاده و اطعام نمایند. در ادامه آمده است که «تفث»شان را به انجام برسانند و نذرهاشان را ادا و به گرد خانه خدا طواف کنند؛ این آیین حجّ است: «۴۷۰۰۰ لَيَقْضُوا نَفَّهُمْ وَلَيُوْفُوا نُدُورَهُمْ وَلَيَطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ». (حج / ۲۹)

این آیه در سوره حج است که یکصد و چهارمین سوره نازل شده بر پیامبر در اوائل هجرت است. در اینکه تفسیر و تأویل «تفث و قضای آن» چیست؟ دیدگاه‌هایی متفاوتی درباره تفث و قضای آن وجود دارد. این نوشته، می‌کوشد با معناشناسی تفث و قضاء، با اصل فرار دادن کتاب‌های فرهنگ و منابع تفسیری و روایات مربوطه، پاسخی درخور برای پرسش یادشده بیاید.

جستجو برای یافتن پاسخ پرسش یادشده در یک نوشته، یا تحلیل دقیق آیه و تفسیر و تأویل آن، راه به جایی نبرد و تنها در میان سخنان مفسران و شارحان حدیث، جسته گریخته، در حد چند سطر وجود دارد. برای روشن شدن مسئله پژوهش، بحث در سه محور معناشناسی تفث و قضاء، دیدگاه مفسران درباره آن و روایت‌هایی که ظاهر و باطن آن را بیان کرده‌اند، پی‌گرفته می‌شود:

### تفث و قضاء در نگاه لغت‌شناسان

از شگفتی‌های واژه «تفث» این است که برخی لغت‌شناسان برای آن، اصل و تباری در زبان عربی نمی‌شناسند. نخستین لغتنگار عرب، خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۰ ق) و سپس شییانی (۲۱۰ ق) صاحب *الجیم و ابوعیید* (۲۲۴ ق) مؤلف *الغريب المصنف* این واژه را در کتاب‌هایشان نیاورده‌اند. شاید از همین رو است که ازهri (۲۸۲ - ۳۷۰ ق) در اواخر قرن چهارم گفته: اهل زبان، جایگاه و معنایی برای «تفث» در زبان و لغت عربی نمی‌شناسند و آن را از مفسران گرفته‌اند. (ازهri، ۲۰۰۱: ۱۴ / ۱۹۰) وی آن را این‌گونه معنا کرده است: «تفث» گویی خروج از احرام است. (همو) ابن شمیل (۱۲۲ - ۲۰۴ ق) گفته است که قضای تفث، ازین‌بردن آلودگی و آشفته‌گی است؛ با چیدن سبیل و ناخن و موی زیر بغل و مرتب کردن خود. گویی، تفث، عملی از اعمال حج است. مطرزی (۶۱۰ ق) پس از نقل این دیدگاه، گفته که حق، این است. (مطرزی، بی‌تا: ۶۰) ازهri پس از نقل دیدگاه ابن شمیل، بر آن است که هیچ لغدانی مانند ابن شمیل تفث را معنا نکرده است. (ازهri، ۲۰۰۱: ۱۴ / ۱۹۰) ابن درید (۲۲۳ - ۳۲۱ ق) نخستین لغت‌شناس است که به آن پرداخته و از قول ابوعییده آورده: «تفث به معنای کوتاه کردن ناخن و

شارب و هر حرامی بر مُحرم جز نکاح است». وی در عین حال، تصريح کرده که این کلمه، در هیچ شعری [عربی] به کار نرفته تا بدان احتجاج شود. (ازدی، ۱۹۸۷: ۱ / ۳۸۴) بدرغم این ادعا، فقال (۳۶۵ - ۲۹۱ ق) از نفطويه (۳۲۳ ق) نقل کرده که از اعرابی فصيحي درباره «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَهْمٌ» پرسيده و او پاسخ داده که: من، قرآن تفسير نمی کنم، اما ما می گويم: «ما أَنْفَشَكَ؟»؛ چقدر چرك و چروک شدی! (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۸ / ۱۸۷) با اين وصف، تفت، چرك و آلودگی است. مبرد (۲۸۶ - ۲۱۰ ق) البته به رغم تأکيد برخی که اين کلام در میان لغتشناسان شناخته نیست، گفته که تفت در کلام عرب، هر آلودگی و پلیدی است که به تن انسان می چسبد و لازم است از او دور شود و منظور از آن در آیه، چیدن سبیل و ناخن و موی زیر بغل و ازین بردن موی عانه است. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۳ / ۳۰) ابن قفال با اشاره به گفته يادشده، آن را سنجیده تر از نظر زجاج یافته و دليل آن را اين دانسته که در اينجا معنای ايجابی، دقیق تر از معنای سلبی است. (همو: ۲۳ / ۲۲۲) اما اندکی بعدتر، جوهري (۳۹۳ ق) آن را نه چرك و آلودگی، که پاره ای از مناسک حج، مانند چیدن ناخن و سبیل و تراشیدن سر و عانه و رمی جمرات و نحر شتر و امثال آنها دانسته است. (جوهري، ۱۴۰۷: ۶۰) ابن فارس (۳۹۵ ق) قضای تفت را چیدن ناخن و سبیل معرفی و سخنان ابوعيده را درباره آن نقل کرده است. (ابن فارس، ۱۴۰۶: ۱۴۹) ابن سیده (۴۵۸ ق) پس از ذکر اينکه تفت، کندن مو و چیدن ناخن و وانهادن هر چيزی است که بر مُحرم حرام است، گفته: گويا قضای تفت، تمام کردن مناسک و خارج شدن از احرام است. (ابن سیده، ۱۴۲۱: ۹ / ۴۷۳) زمخشری (۵۳۸ ق) تفت را کاري معرفی کرده که هنگام بیرون آمدن از احرام انجام می دهنده؛ مانند چیدن ناخن و کوتاه کردن موهای سبیل و زیر بغل. وی در ادامه، متعرض این نظر شده که تفت، اعمال حج است. (زمخشری، بی تا: ۱ / ۲۷۴) ابن أثیر جزری (۵۵۴ - ۶۰۶ ق) تفت را کارهایی معرفی کرده که بعد از خروج از احرام انجام می گیرد، مانند شستشو و تمیز کردن بدن و چیدن موهای زاید. (ابن أثیر، ۱۳۹۹: ۱ / ۵۱۳) راغب اصفهانی (۵۰۲ ق) قضای تفت را بر طرف کردن چرك ناخن ها و بدن معنا می کند و می گوید: اصل «تفت» به معنای چرك زیر ناخن و امثال آن است که باید از بدن پاک شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۶۵) فیروزآبادی (۸۱۷ ق) بر آن است که تفت به فتح فاء در مناسک، به معنای ژولیدگی و نامرتبی و حالتی از این دست است که باید بر طرف شود، مانند چیدن ناخن و سبیل و کندن موی عانه. اگر به کسر فاء باشد، مثل کیف، به معنای ژولیدگی و غبارآلودگی است. (فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۱ / ۱۶۵)

برخی افزون بر موارد يادشده، خارج شدن از احرام را به آن افزوده اند. (ابن سیده، ۱۴۲۱: ۹ / ۴۷۳) صاحب تفت را اعمال حج مانند چیدن سبیل هنگام بیرون آمدن از احرام معنا کرده است. (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۹ / ۴۲۲) جالب است در اين كتاب، از معناهای پيشين خبری نیست و گفته شده: «اعمال الحج» و يکی

از مصدقهای آن، که چیدن سبیل است، ذکر شده. دیگری آن را چیزی می‌داند که برای مُحرم در مناسک حجّ ممنوع است؛ از ترک روغن‌مالی و شستشو و حلق و کندن مو، و آزادشدن از این گونه محدودیت‌ها. (مجمع اللغة العربية، بی‌تا: ۸۵) در این دیدگاه، گویی تفت، محرمات حج مانند روغن‌مالی است و قضای آن، آزاد شدن از آن ممنوعیت‌ها است. این اعرابی در معنای آن گفته است: قضای تفت، انجام کارهای مورد نیاز مانند تراشیدن مو و نظافت کردن است. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ / ۲: ۱۲۰) ابن‌منظور (۷۱۱ - ۶۳۰ ق) تفت را کاری که محرم برای خروج از احرام انجام می‌دهد مانند کوتاه کردن سبیل (تفسیر) و ناخن و ازین‌بردن موهای زیر بغل و تراشیدن عانه، دانسته است. (همو)

با دقت در این گفته‌ها به دست می‌آید که تفت در تعریف لغتشناسان، در چهار معنا و کاربرد به کار رفته است: چرک و آلودگی، مناسک حجّ و آشتفتگی‌هایی که با مُحرم‌شدن و حرام‌شدن برخی امور برای مُحرم به وجود می‌آید و کارهایی که مُحرم پس از وانهدان احرام باید انجام دهد. براساس معنای نخست، «لِيَقْضُوا تَقَبَّهُمْ»، به معنای پاک کردن آلودگی از قبیل اصلاح مو و ناخن و براساس معنای دوم، به پایان رساندن مناسک است و براساس معنای سوم، مرتب کردن و زدودن آلودگی‌ها از بدن، و براساس کاربرد چهارم، آزادشدن از تنگناهای احرام و بر طرف کردن آن محدودیت‌ها و زدودن برخی آلودگی است.

### تفت و قضای آن در نگاه مفسران

مفسران نیز مانند لغتشناسان، دیدگاه یکسانی درباره این ماده و نیز فرمان «قضای تفت» ندارند. از شمارش مصدقهای گوناگون تفت که بگذریم، مفسران بر دو چیز تمرکز کرده‌اند: مناسک حج و زدودن آشتفتگی‌های دوران احرام با بیرون‌آمدن از آن. از دوران کهنه تفسیر تاکنون، این فراز و فرود و ابهام و پیچیدگی همچنان ادامه یافته است. از ابن عباس (۶۸ ق) و عبدالله بن عمر (۷۳ ق) نقل است که قضای تفت، انجام همه مناسک است. (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۲: سیوطی، ۱۹۹۳ / ۴: ۳۵۷) از ابن عباس در قول دیگری، واگذاشتن احرام، معنا شده و در ادامه چگونگی این کار، با حلق سر و پوشیدن لباس و کوتاه کردن ناخن ممکن دانسته است. (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۵ / ۳۶۷)

جُوییر و ضحاک (بعد از ۱۰۰ ق) آن را حلق سر دانسته‌اند. (طبری، ۱۴۱۲ / ۱۷: ۱۱۰ / مجاهد ۱۰۴ ق) آن را تراشیدن سر دانسته و در روایت دیگری از وی، از حلق سر و عانه، چیدن ناخن، چیدن سبیل، رمی جمره و کوتاه کردن ریش یاد کرده است. دیگری گفته است: مجاهد از کوتاه کردن ریش سخنی نگفته است. عکرمه (۱۰۵ ق) تفت را مو و ناخن، و محمد بن کعب قرظی (۱۰۸ ق) آن را رمی جمرات، ذبح قربانی، کوتاه کردن سبیل و ریش و ناخن، طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه و عطاء بن سائب، (۱۳۶ ق)

قضای تفث را تراشیدن مو، چیدن ناخن، کوتاه کردن سبیل، و زدن موهای عانه و همه امور حج دانسته‌اند. (طبری، ۱۴۱۲: ۱۷ / ۱۱۰ و ۱۱۱) ابن جریح (۱۵۰ ق) گفته است: قضای تفث، چیدن مقداری از ریش و سبیل، چیدن ناخن‌ها، زایل کردن موی زیر بغل، حلق عانه و رمی جمرات است. مُقاتل (۱۵۰ ق) بر آن است که قضای تفث، تراشیدن سر، ذبح قربانی و رمی جمره است. (مُقاتل، ۱۴۲۳: ۳ / ۱۲۳) فراء (۲۰۷ - ۱۴۴ ق) واژه‌پژوه قرآنی، بر آن است که تفث، نحر کردن شتر یا ذبح گوسفند یا گاو در حج، و تراشیدن سر، و چیدن ناخن و امثال اینها است. (فراء، ۱۹۸۰: ۲ / ۲۱۹) با این معنا و با توجه به اینکه در مناسک حج، برخی از امور یادشده وجود ندارد، قضای تفث، جزء حج نیست، بلکه با پایان یافتن مناسک یا بخشی از مناسک، اتفاق می‌افتد و این در حالی است که پیشتر، از مبرد، مواردی را یاد کرده‌اند که جزئی از مناسک حج و واجبات آن به‌شمار می‌رود.

مالک (۱۷۹ - ۹۳ ق) در گفتاری، از القای تفث و پوشیدن لباس در زمانی که حاجی رمی جمره عقبه را انجام داده باشد، سخن به‌میان آورده است (مالک بن انس، ۱: ۱۴۰۶ / ۳۲۴) و گفته است: حاجی حق ندارد سرش را بتراشد؛ مگر پس از قربانی کردن. کسی حق ندارد پیش از طلوع فجر، قربانی کند. همه کارهای روز قربانی عبارتند از: قربانی کردن، پوشیدن لباس، القای تفث و سر تراشیدن و هیچ‌یک از اینها هم پیش از روز قربانی انجام نمی‌شود. (همو: ۱ / ۳۹۵) برخی به صراحت از واجبات حاجی در احرام یاد کرده و اذعان کرده‌اند که تفث، کارهایی است که حاجی باید انجام دهد و از جمله قربانی کردن و انجام همه مناسک است و در پایان یادآوری کرده که تفث، چرک و آلوگی‌ها است و تا مراسم حج تمام نشود، قضای تفث اتفاق نمی‌افتد. (نجدی، ۱۴۱۹: ۶۹۲؛ سندی، ۱۴۰۶: ۴ / ۳۵۳) برخی پس از ذکر اینکه تفث در احرام را، بسته به انجام برخی از مناسک معرفی کرده، و از ازاله تفث با حلق و کوتاه کردن سبیل و ناخن و تراشیدن عانه و آرایش کردن یاد کرده‌اند. (سندی، ۱۴۰۶: ۴ / ۳۵۳) برخی پس از ذکر اینکه تفث در اصل به معنای قادر و وسخ با بلندشدن ناخن و مو است، گفته‌اند: قضای تفث، از بین بردن آنها و کندن آن است. (عینی، بی‌تا: ۱۰ / ۵۶)

طبری (۳۱۰ ق) بر اساس روایت‌هایی، تفث را مناسکی از حج، مانند تراشیدن مو، کوتاه کردن سبیل، رمی جمره و طواف دانسته و از عبدالله بن عمر نقل کرده که تفث، تکالیف لازم بر حج گزار است. وی در عبارت دیگری، آن را همه مناسک دانسته است. این مؤلف، از ابن عباس مواردی از مناسک را نقل کرده که شامل واجبات و مکروهات آن می‌شود: «التفث: حلق الرأس، وأخذ من الشاربين، ونتف الإبط، وحلق العانة، وقص الأظفار، والأخذ من العارضين، ورمي الجamar، والموقف بعرفة والمذلفة». (طبری، ۱۴۱۲: ۱۷ / ۱۰۹)

در عبارتی، «ذُكْرُهُمْ» هم هست.

ثعلبی (۴۳۰ ق) قولی را نقل کرده که منظور از تفث، رمی جمرات است. (ثعلبی، ۱۴۲۲ / ۷: ۱۹ و ۲۰) که احتمال دارد همان نظر مُقاتل باشد. وی با استناد به روایت‌هایی، تفث را انجام همه مناسک حج معرفی و از منابع لغت نقل کرده که اصل آن وسخ بوده و به این شعر امیة بن الصلت استناد کرده است:

ساختن آباط هم لم يقذفوا تفثا  
وينزعوا عنهم قملأ وصبيانا

(همو)

موهای زیربغلشان را نگه داشتند و چرکش را نزدودند و شپشک‌ها و کک‌ها را از خود دور نکردند. دیگری آن را ازین‌بردن چرک بدن با چیدن سبیل و ناخن و زایل کردن موی زیر بغل و عانه، هنگام خروج از احرام دانسته است. (بیضاوی، ۱۴۱۸ / ۴: ۷۰) شیخ طوسی آورده که تفث، مناسک حج از قبیل وقوف، طوف، سعی، رمی جمرات و حلق پس از احرام از میقات است و پس از نقل آن، دیدگاهی را نقل کرده که در آن آمده: تفث، کندن احرام با انجام حلق و شستشو و امثال اینها است. (طوسی، بی‌تا: ۷ / ۳۱۰) احتمال دارد مفسر یادشده، سخن‌ش را از طبری گرفته باشد. این دیدگاه، با تفاوتی بنیادین با قبلی، بر آن است که قضای تفث، بهجا آوردن واجبات حج است. ابن‌عربی (۵۴۳ ق) گفته است که این، کلمه غریبی است که اهل دانش، درباره‌اش نه به شعری و نه به خبری دست یافته و پیشینیان پنج دیدگاه را درباره آن اظهار کرده‌اند: یک. تراشیدن سر و پوشیدن لباس و هر کاری است که مُحرم با آن از احرام خارج می‌شود. دو. مناسک حج سه. تراشیدن سر. چهار. رمی جمره‌ها. پنج. ازین‌بردن آلودگی‌هایی است که با احرام‌پوشی در بدن پدید می‌آید، مانند چیدن ناخن، کندن مو، و رفع آنها با عطرزدن. دیدگاه اول مالک هم این است. این مفسر، حقیقت شرعی تفث را، ذبح قربانی، تراشیدن سر، بر طرف کردن آلودگی و پوشیدن لباس معرفی کرده و گفته که این کارها، قضای تفث است. (ابن‌عربی، ۱۴۰۵ / ۳: ۱۲۸۳)

ابن‌عطیه (۵۴۶ ق) تفث را کاری از قبیل تقصیر و حلق مو و امثال اینها معرفی کرده که مُحرم برای بیرون آمدن از احرام باید انجام دهد. (ابن‌عطیه، ۱۴۲۲ / ۴: ۱۱۹) راوندی (۵۷۳ ق)، آن را مناسک دانسته و یک‌یک اعمال حج را برشمرده و گفته که اینها تفث هستند. (راوندی، ۱۴۰۵ / ۱: ۲۸۷) ابن‌شهر آشوب (۵۸۸ ق) هم همین نظر را دارد و بر آن است که حلق و رمی و دیگر فرمان‌های خدا برای حج، تفث است. (ابن‌شهر آشوب، ۱۳۲۸ / ۲: ۱۸۴) این روند چندگانگی و تفاوت ژرف دیدگاه‌ها در تفسیر، تا دوران متاخر ادامه دارد. سید محمد آل‌وسی (۱۲۷۰ - ۱۲۱۷ ق) گفته است که تفث، در اصل به معنای وسخ و قذر است. وی از قُطرب (۲۰۶ ق) آورده که تفث الرجل؛ یعنی کسی که چرک او در سفرش زیاد شد. وی از ابومحمد بصری (۵۱۶ - ۴۴۶ ق) آورده که تفث، از نَفَّ گرفته شده و فای آن به ثاء بدل شده و آن

چرک ناخن‌ها است. عده‌ای آن را به موها و ناخن‌های زیادی و امثال اینها معنا کرده‌اند. اما قضا در اصل به معنای قطع و وصل کردن است و منظور آن در اینجا، مجازی بوده و زایل کردن است؛ یعنی آلدگی‌ها را با چیدن و کوتاه کردن از بین ببرند. نیز به معنای کتن موى زیر بغل و تراشیدن موی سر و عانه معنا کرده‌اند. برخی گفته‌اند: قضا در برابر اداء است و در کلام، مضافی حذف شده است. یعنی ازالة تفشهم. تعبیر «لِيَقْضُواَتَّقَهُمْ» با مضاف محلوف، برای این است که نشان دهد زمان ازاله آن گذشته تا فعل را به دلیل از دست رفتن، قضا به شمار آورد. ... و قضا در این صورت، به معنای اداء است. گویی به جای «لِيَقْضُواَتَّقَهُمْ» گفته شود: «لِيُؤْكِدُواَنُسْكَهُمْ» و تعبیر از «نُسْكَ» به تفت به این جهت است که تفت، گویی انجام مناسک را در خود دارد و حاجیان هنوز گرد و غبار از چهره بر نگرفته‌اند. گفته شده که منظور از ازاله تفت به معنای سابق، قضای همه مناسک است؛ چون ازاله تفت بعد از اتمام مناسک است. گویی وقتی از قضای تفت سخن گفته می‌شود، همان قضای همه مناسک است که به مجاز، چنین گفته شده است. (آلوسی، ۱۴۱۵ / ۹: ۱۳۹) غالباً مترجمان هم آن را زایل کردن آلدگی‌ها و پاک کردن آنها معنا کرده‌اند. (ر.ک: ترجمه‌های: انصاریان، مکارم شیرازی، مشکینی، گرمارودی، آیتی، پاینده، ارفع، پور جوادی، شعرانی و دهلوی ذیل آیه) و برخی آن را به جا آوردن مناسک حج دانسته‌اند. (ر.ک: ترجمه‌های: قمشه‌ای، یاسری، کاویانپور، ترجمه فارسی دهم هجری، روض الجنان، کشف الاسرار، حجه التفاسیر، خسروی و طبری، ذیل آیه)

صادقی تهرانی (۱۳۹۰ - ۱۳۰۵ ش)، احتمال داده که تفت در اصل از کلمه عبری تافس یا تافش بوده و هر کدام باشد، به معنای نگه داشت یا گرفت، است. با این معنا، قضای تفت؛ یعنی پایان دادن به گرفتن و نگهداشتن که با احرام و پیش از عرفه آغاز می‌شود و قضای تفت در اینجا، به معنای حلق و تقصیر پس از ذبح است که خروج از احرام، مایه آزادی عمل - به جز عطر و آمیزش - می‌شود. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۰ / ۷۶)

بررسی‌ها نشان می‌دهد که ریشه تفت / نفس / تفس تقریباً در زبان‌های سامی وجود ندارد و یا معنایی بارتباط با این کاربرد قرآنی دارد؛ برای مثال در عبری ریشه نفس / تفس به معنای گرفتن یا در اختیار گرفتن است. (ر.ک: senius, 1074: 1393) البته ممکن است بگوییم بر این اساس تفت به معنای بندی باشد که به گردن گوسفند یا شتر قربانی می‌انداخته و آن را در دست می‌گرفته‌اند، بنابراین با توجه به سیاق آیه «ثَمَ لِيَقْضُواَتَّقَهُمْ» به معنای «برداشتن بند از حیوان قربانی» باشد اما این احتمال جز سیاق و این ریشه عبری، شاهد دیگری ندارد، اما ریشه مشابه دیگر؛ یعنی طفس نه تنها در زبان‌هایی مانند عبری، سریانی، آرامی، اکدی و مندایی دیده می‌شود، بلکه حتی در زبان عربی هم وجود دارد و در کهنه‌ترین قاموس عربی مدخلی به آن اختصاص یافته است. خلیل در العین ذیل مدخل طفس آن را چرک

بدن انسان معنا کرده است. (فراهیدی، بی‌تا: ۷ / ۲۱۷) این ریشه در زبان عبری هم به معنای چرب و چرک است. به این ترتیب در زبان‌های آرامی، سریانی، مندایی و اکدی هم به معنای چرک‌بودن یا تیره‌شدن است. (مشکور، ۵۲۴: ۱۳۵۷) بنابراین، با استناد به ریشه‌شناسی تطبیقی می‌توان استنباط کرد که ماده تفت در قرآن، گویشی محلی از همان ماده طفس در عربی و زبان‌های سامی است که بادیه‌نشینان عرب آن را براساس لهجه خود این‌گونه تلفظ کرده‌اند، اما معنای آن همان چرک و کثیفی بدن یا ناخن‌ها بوده است.

تفسران، گاهی تفت را کنایه از خروج از احرام؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷ / ۱۴ / ۳۷۱) مناسک حج؛ (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ / ۵: ۳۶۷؛ مسیدی، ۱۳۷۱ / ۶: ۳۶۳) انجام کارهایی مانند تقصیر که محرم برای بیرون آمدن از حج باید انجام دهد؛ (ابن‌علیه، ۱۴۲۲ / ۴: ۱۱۹) کارهایی پس از خروج از احرام، مانند اصلاح مو و برطرف کردن آشفتگی بدن؛ (عالی، ۱۴۱۸ / ۴: ۱۱۷) به هم‌ریختگی وضعیت بدن و قضای تفت از بین بردن امور ممنوع در حال احرام، از قبیل آشفتگی وضعیت بدن، با چیدن ناخن و کوتاه کردن مو دانسته‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ / ۱۴: ۳۷۱)

واقعیت این است که تعبیرها درباره این عبارت چنان است که به دست آوردن معنای محصل و روشنی از آنها بسی دشوار است. کلمات و نقل‌های یادشده، نشان می‌دهد که تفت و قضای آن، تا چه میزان در میان تفسران پر مناقشه است و شاید از همین‌رو است که مفسرانی چون ابن‌عشور (۱۳۹۳ - ۱۲۹۶ ق) بر آن است که تفت کلمه‌ای است که در قرآن آمده و مفسران در یافتن معنای آن به تردید و لغتشناسان در یافتن معنای آن در تب و تاب افتاده‌اند. دلیل این امر ممکن است این باشد که آنان در زبان عربی رد پایی برای این کلمه پیدا نکرده‌اند. وی با ذکر اقوالی از صحابه و تابعان در تعیین مصدق تفت و اقوالی از لغتشناسان، گفته است: فعل لِيَقْضُوا فَرِيَادٌ مَّنْذَدَ كَهْ تَفَثُ، كَارِيْ ازْ كَارهَاهِيْ حَجَّ است و وسخ و ناخن و مو نیست. وی برای تأیید نظر خود به دیدگاه عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر استناد کرده و به ثمّ حرف عطف که برای تراخی به کار می‌رود، استشهاد نموده و اینکه چنین چیزی دلالت بر ترتیب می‌کند و اینکه آنچه پس از ثمّ آمده مهم‌تر از معطوف‌علیه است و اینها مناسک حج هستند. این مفسر، سرانجام به قول حریری (۵۱۶ ق) در المقامات المکّة پناه برده که از قول حارث بن همام نوشته است: «فَلَمَّا قَضَيْتُ بَعْنَنَ اللَّهِ التَّقَّتُ. وَاسْتَبَحْتُ الطَّيِّبَ وَالرَّفَثَ صَادَفَ مَوْسُمُ الْحِيفَ، مَعْمَانُ الصَّيْفِ»؛ (حریری، ۱۸۷۳: ۱۳۲) هنگامی که به یاری خدا مناسک را به انجام رساندم و بوی خوش و آمیزش برایم آزاد شد، مصادف گردید با پاییز و بحبوحه تابستان. (ابن‌عشور، بی‌تا: ۱۷ / ۱۸۰) کاربرد فعل «ليَقْضُوا» در آیه، این دیدگاه ابن‌عشور را تقویت می‌کند؛ درحالی که مفسرانی از فعل «ليَقْضُوا» از الله معنا کرده‌اند، (نحویانی، ۱۴۱۹ / ۱: ۵۵۲) در قرآن کاربردهای قضی به معنای یادشده

نیامده است. فعل قضی و شکل‌های گوناگون آن در قرآن بیش از ۶۰ بار به کار رفته است. هیچ نشانی از زایل کردن در آیه‌های یادشده نیست. همگی، به معنای «تمام کردن کاری که آغاز شده»، (طبرسی، ۱۳۷۲ / ۳: ۱۰۶) «قطعی نمودن» (بقره / ۲۱۰) «نهایی ساختن» (نساء / ۱۰۳) «ادا کردن» (طبرسی، ۱۳۷۲ / ۲: ۵۲۹) «داوری کردن و فیصله دادن» (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ / ۲۰) و «ساختن» (ابن‌سیده، ۱۴۲۱ / ۹: ۴۷۳) است.

اگر بر آن باشیم که منظور از تفت، ازاله ناخن و مو و آشفتگی بدن ناشی از احرام و محدودیت‌های آن است، باید به این پرسش پاسخ دهیم که اولاً کاربرد فعل «لیقضوا» چگونه در اینجا به این معنا به کار رفته است؟ ثانیاً، اعمال آزاد پس از حج، چه نیازی به توضیح و تعیین تکلیف دارد؟ چه اینکه آنچه بر مکلف لازم است، خود تکلیف است؛ نه کارهای پس از آن. و این، امر لازم ندارد؛ مگر برای دفع توهم حظر، که در اینجا متفقی است. هرچند محمد تقی مجلسی (۱۳۰۰ - ۱۰۷۰ ق) گفته است: قضاي تفت به عهده مکلف است از چیدن ناخن و سبیل و ... (مجلسی، ۱۴۱۴ / ۸: ۲۵۲) به علاوه، این دیدگاه، با «شم» حرف عطف تراخی و فرمان بعدی «ولیطَقُوٰ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» چگونه سازگار است که در آن به ادامه مناسک حج پرداخته شده است؟

نظرهای گوناگون یادشده درباره تفت و قضاي آن، گویای این است که رسیدن به واقیت آن به امعان نظر و درنگ نیاز دارد. تأکید بر چیدن ناخن و کوتاه کردن مو، در گفته‌های مفسران و لغتشناسان و حتی روایات، نشان می‌دهد که این دو، موضوعیت دارند و همین، از جمله شواهدی است که نشان می‌دهد این دو عمل، با توجه به اعمال حج و مناسک آن، جزوی از حج به شمار می‌آیند و ذکر این دو، نمونه‌ای از دور کردن آلدگی‌های بدن و بر طرف ساختن آشافتگی‌هایش، عین انجام آن مناسک است. کسانی که این دو یا اعمالی چون این دو را پس از احرام بر شمرده‌اند، گفته‌اند: چون در احرام برخی محدودیت‌های سخت اعمال می‌شود، حاجی‌ها عموماً با آشافتگی و به هم‌ریختگی و چركی و کثیفی همراه می‌شوند و با خروج از احرام این حالات از میان می‌رود. درواقع، نوعی تداخل میان این دو صورت گرفته است. با این معنا، قضاي تفت، انجام برخی از مناسک و بیرون آمدن از احرام و آزادشدن است. (طبرسی، ۱۳۷۲ / ۷: ۱۳۰) اینکه شارحانی مانند مجلسی، تفت را لازمه احرام دانسته؛ یعنی حاجی باید از محرمات احرام مانند بوی خوش پرهیز کند، (مجلسی، ۱۴۰۶ / ۴: ۴۲۶) می‌تواند به این نظر کمک نماید که منظور از قضاي تفت، انجام مناسک و بر طرف کردن گناهان و آلدگی‌ها، با آن مناسک است؛ چون در روایتی که حکمت اعمال مناسک ذکر شده، وقتی حاجیان تفتشان را قضا کردند و از گناه که حجابشان بود، پاک شدند، به آنان فرمان زیارت با حالت پاک داده است. (ابن‌بابویه، ۱۴۱۳ / ۲: ۱۹۷)

### تفث در روایت‌ها

تفث در روایت‌های اسلامی هم شفافیت لازم را ندارد. در جوامع حدیثی اهل‌سنّت و امامیّه، روایت‌هایی درباره تفث وجود دارد، اما در تفسیر آنها، نظر یکسانی نیست.

در روایتی از قضای تفث یاد شده و آنگاه «تَمَ حَجْهُ» آمده است. عروة بن مُضرس نقل کرده که با عده‌ای خدمت پیامبر رسیدم و گفتمن: آیا حجّی به عهده من است؟ فرمود: هر کس این نماز را با ما بخواند و وقوف کند تا زمان حرکت از عرفات فرا برسد و شب یا روز حرکت کند، حجّش تمام است و تفشن را به انجام رسانده است. (طیالسی، ۱۴۱۹: ۴ / ۱۶۲) به نظر می‌رسد این تعبیر، عطف بیان بوده و به معنای به پایان بردن تکالیفی است که حاجی بر عهده دارد. ماجرا این است که عروه در ایام حج در مزدلفه پیامبر را دیده، که به سمت محل برگزاری نماز می‌رفته و به ایشان گفته که من از عشیره خودم تا اینجا راه را کوپیدم و آمدم؛ به حدی که خود و مرکبیم را خسته کردم، و در بالای هر تپه رملی ایستادم، آیا من حجّی به عهده دارم؟ رسول خدا گفته است: هر کس تا زمان حرکت کردنمان با این نماز ما باشد، و پیش از این، در عرفه یک شب یا یک روز وقوف داشته باشد، حجّش تمام و تفشن انجام شده است. ترمذی (۲۷۹ ق) با نقل حدیث عروه و حسن صحیح تلقی کردن آن، تفث را مناسک معنا کرده است: «تَفَثُّ يَعْنِي نُسْكُهُ». (ترمذی، ۱۹۹۸: ۲ / ۲۳۱) و این؛ یعنی تفث، جزئی از آیین حج است. ابن‌ابی‌شیبه، در کتابش، چند روایت در ذیل آیه آورده که نشان می‌دهد منظور از تفث، انجام مناسک حج است. وی این تعبیرها را در روایت‌ها نقل کرده است: «حلق، اخذ شارب، چیدن ناخن، کندن موی زیر بغل، ذبح، مناسک حج، رمی، چیدن مقداری از ریش.» (ابن‌ابی‌شیبه، ۱۴۰۹: ۴ / ۸۳ و ۸۴)

وی در ادامه، گفته‌ای را از ابن‌عباس نقل کرده که در آن چند مورد از موارد یادشده، به علاوه وقوف در عرفه و مزدلفه است. (محاملی، ۱۴۱۲: ۱۶۳) در این خبر، دو گروه از اعمال حج و ییرون حج، با هم ذکر شده‌اند، اما ابوواصل گفته که من ابوایوب انصاری (۵۲ ق) را دیدم با من دست داد و دید که ناخن‌هایم بلند است، به من گفت: رسول خدا فرمود: برخی از شما سراغ خبرهای آسمانی را از من می‌گیرید؛ در حالی که ناخن‌های بلندی همانند چنگال پرنده‌گان دارد و در زیر آنها جنبت و خباثت و تفث جمع می‌شوند. (احمد بن حنبل، ۱۴۲۰: ۳۸ / ۵۲۲) این خبر، به صراحت تفث را آلدگی زیر ناخن معنا کرده است.

در روایت‌های امامی هم، تفث نقل شده است. شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ ق) در کتاب روایی فقهی خود، بابی را با عنوان «باب قضاء التفث» به آن اختصاص داده و هشت روایت آورده که شامل جبران بدزبانی در احرام، دیدار امام، کوتاه‌کردن سبیل و ناخن، تراشیدن مو و تمیزکردن موی بدن، استفاده از عطر بعد از احرام، برطرف کردن چرک و کثافت از بدن و درآوردن احرام است. (رج. ک: ابن‌باویه، ۱۴۱۳: ۲ / ۱۹۷)

وی در ادامه یادآوری کرده که تفث را در روایات تفسیری حج، در کتابش *تفسیر المتنز فی الحجّ آورده* است. وی در کتاب معانی الأخبار هم «باب معنی التفث» را عنوان کرده و در آن ده روایت ذکر کرده که علاوه بر روایتهای یادشده از حفوف الراس هم سخن به میان آمده است. (ابن‌بابویه، ۱۴۰۳: ۳۴۰ - ۳۳۸) حفوف به معنای دور نگهداشتن از روغن است. (جوهری، ۱۳۴۴ / ۴: ۱۴۰۷) ای بسا به قرینه مقام، استفاده نکردن از عناصر بویین برای سر در احرام باشد که ممنوع است. این نکته می‌تواند قرینه باشد که منظور از قضای تفث، پایان دادن به ممنوعیتها است؛ به عبارت دیگر، کنایه از اتمام مناسک و خارج شدن از احرام است. در روایتی تفث، امکان استفاده از عطربات معنا شده است: «الْتَّفَثُ حُفُوفُ الرَّجُلِ مِنَ الطِّبِّيْبِ فَإِذَا قَضَى نُسُكَهُ حَلَّ لَهُ الطِّبِّيْبُ» (ابن‌بابویه، ۱۴۰۳: ۳۳۸) تفث، ممنوع بودن استفاده از عطر است و زمانی که حاجی مناسک به پایان رساند، آزاد می‌شود.

این روایت، تفث را وضعیت حال محروم معرفی کرده و ممنوعیتی که برای وی وجود دارد و قضای آن را به پایان رساندن مناسک و آزادی عمل پیدا کردن معرفی کرده است. این همه آن چیزهایی نیست که در روایت‌ها آمده است. در خبری، گفته شده است: «الْتَّفَثُ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ طَرْحُ الْوَسْكَ وَ طَرْحُ الْحِرَامِ عَنْهُ؛ تفث، چیدن ناخن، و پاک کردن چرک و از احرام درآمدن است.» (کلینی، ۱۴۰۷ / ۴: ۵۰۴؛ ابن‌بابویه، ۱۴۰۳: ۳۳۸)

در این خبر، خروج از احرام، تفث معرفی شده است و پیشتر گفته شده که چیدن ناخن منظور است. ادامه چیدن ناخن، برطرف کردن چرک ناخن هم هست، که گویی با تقصیر انجام می‌پذیرد. این معنا با عبارت روایت سازگارتر است و بنابراین، تفث در این روایت، انجام برخی از مناسک حج است. در روایتی گفته شده که وقتی از شخصی در حال احرام عملی صادر می‌شود، وارد مکه شده و طواف می‌کند و همین کفاره او به حساب می‌آید و آن حرف زشت بر زبان راندن و روغن‌مالی کردن سر شمرده است. (ابن‌بابویه، ۱۴۰۳: ۳۳۸) این روایت، مواردی از تفث را پاک کردن کار زشتی مانند بدزیانی می‌داند که در لباس احرام اتفاق افتاده و در همان لباس، آن را جبران می‌کند. در این روایت نه از مناسک سخن گفته شده و نه خروج از احرام، بلکه تنها به این بسنده شده که تفث، کار زشتی است که جبران می‌شود و قضای تفث؛ یعنی جبران آن. ادامه عبارت روایت، همین معنا را تأیید می‌کند: «إِذَا قَضَى نُسُكَهُ حَلَّ لَهُ الطِّبِّيْبُ وَالْحَلْقُ.» (ابن‌حیون، ۱: ۱۳۸۵ / ۱)

ادامه روایت، از طواف واجب سخن گفته که در آیه و پس از قضای تفث، مطرح شده و نشان می‌دهد که قضای تفث، بخشی از کارهای حج قبل از طواف است. مجلسی در شرح حدیث، تفث را آلووده کننده مانند ناخن و مو و گناهان دانسته و دورشدن از بوی خوش و بهدست آوردن کمال و قضای آن را چیدن ناخن و موهای زاید بدن و استفاده از بوی خوش. (مجلسی، ۱۴۰۶ / ۵: ۱۴۴)

بهنظر می‌رسد منظور از قضای تفت با استفاده از سیاق آیه و روایات و نظر مفسران، به پایان بردن مرحله‌ای از مناسک حج است که برخی از امور برای مُحْرَم – جز رَفَث – حلال می‌شود. از این‌رو، می‌توان گفت که قضای تفت، با توجه به معنای اصلی تفت، که دَرَن و وَسَخ و شَعْث و امثال اینها معناشده و کاربرد قضا در آن، پس از حلق یا رمی، حلال شدن برخی حرام‌های حج از جمله مرتکب‌کردن و تمیز نمودن و شستن و تراشیدن موهای زاید بدن و عطرآگین کردن و امثال اینها است. هرچند هنوز مراسم حج به پایان نرسیده و طواف باقی است؛ چنان‌که در آیه مورد بحث هم، به صراحت آمده و رفت و امثال آن پس از این طواف و افاضه یا طواف نساء به قولی، حلال می‌شود. به‌تعبیر دیگر، دو حلال شدن در حج وجود دارد؛ حلال شدن نخست، بعد از رمی و حلق است، و حلال شدن دوم، پس از طواف. قضای حج، مربوط به حلال شدن نخست است. (مبارکفوری، ۱۴۰۴: ۸ / ۴۳۹)

### بطن و تأویل قضای تفت

منظور از بطن، معنای غیر ظاهری و درونی متن و تأویل، در یک کاربرد، کشف آن است. در روایات، از چند تأویل درباره «قضای تفت» یاد شده است. جصاص (۳۰۵ - ۳۷) (ق) با نقل برخی دیدگاه‌ها درباره قضای تفت، از تأویل آن یاد کرده و از قول ابوبکر قاضی آورده است: تأویل آن، تراشیدن سر است و اگر چنین نبود، به آن تأویل نمی‌کردند؛ چون روا نیست تأویل چیزی به چیزی که لفظ به آن تأویل‌پذیر نیست و همین دلالت بر وجوب حلق می‌کند؛ چون امر بر وجوب دلالت می‌کند و آن کسی که گفته است: حلق جزو مناسک نیست، سخن نادرستی گفته است. (جصاص، ۱۴۰۵ / ۵ - ۷۳)

کسی تفت را چرک‌های عارض البته نه چرک مادی، که چیرگی امکان و ننگ هُویات و مقتضیات آنایت و پاک کردن چرک امکان و تیرگی‌های هیولا معرفی کرده است. (نجوانی، ۱۴۱۹: ۱ / ۵۵۲) دیگری «ثُمَّ لَيَقْضُوا تَفَثَّهُمْ» را از میان بردن واژگونی شخصیت حاجیان یا کندن پرده‌ها و محدودیت‌ها یا از میان بردن کارهای حرامی دانسته که از احرام در آمده، از آن آزاد می‌شود. (فیضی دکنی، ۱۴۱۷: ۳ / ۵۱۷) برخی آن را زایل کردن چرک زائد‌های لوث هیئت، مانند کوتاه کردن شارب حرص و کوتاه کردن ناخن‌های خشم و حقد دانسته‌اند و اجمال مسئله، اینکه بقایای تلویبات نفس است. (کاشانی، ۱۴۲۲: ۲ / ۵۷) این تأویل‌ها عمدتاً تطبیق و یا ذوقی و مبتنى بر تداعی است.

تأویل دیگر، براساس روایتی است که کُلینی از تعدادی از اصحاب، از سهل بن زیاد، از علی بن سلیمان، از زیاد قندی، از عبداللہ بن سنان درباره ذریح مُحاربی نقل کرده که ابن‌سنان به ذریح گفته است:

خداؤند در کتابش به من دستوری داده و من دوست دارم به آن جامه عمل بپوشانم.

ابن سنان پرسید: آن چیست؟ گفتم: این گفت خداوند عزیز و جلیل: «ثُمَّ لَيَقْضُواَتَّقَهُمْ وَ لَيُؤْفُواَنُّدُورَهُمْ». ذریح گفت: «لَيَقْضُواَتَّقَهُمْ لِقاءُ الْإِيمَامِ»؛ قضای تفت، یعنی دیدار امام. «وَ لَيُؤْفُواَنُّدُورَهُمْ» یعنی این مناسک. عبدالله می‌گوید: پس از شنیدن این سخن ذریح، آدم خدمت امام صادق علیه السلام و گفت: فدایت گردم. این فرموده خداوند: «ثُمَّ لَيَقْضُواَتَّقَهُمْ»، یعنی چه؟ فرمود: «أَخْذُ الشَّارِبَ وَ قَصُّ الْأَكْعَافِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ»؛ گرفتن سبیل، و چیدن ناخن و کارهایی از این قبیل. به امام عرض کرد: فدایت گردم، ذریح محاربی از قول شما برایم نقل کرد که گفته‌اید: منظور، دیدار امام است، ... فرمود: ذریح راست گفته است. تو هم راست می‌گویی؛ چراکه قرآن ظاهری و باطنی دارد. چه کسی ظرفیت ذریح را دارد! (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۴۹)

مفاد خبر این است که «لَيَقْضُواَتَّقَهُمْ»، گرفتن سبیل و کوتاه کردن ناخن‌ها است. در اظهار نظر دیگری گفته شده که منظور، دیدار امام است. در علت این دوگانگی، آمده که قرآن ظاهر و باطن دارد و با این توضیح، گرفتن ناخن و امثال آن، ظاهر و دیدار امام، باطن معنا شده است. از این روایت به صحیح (شهید الثانی، ۱۴۱۹: ۶ / ۹) و حسن همانند صحیح (مجلسی، ۱۴۱۴: ۸ / ۲۵۰) مجلسی، ۱۴۰۶: ۵ / ۱۴۵) تعبیر شده است. در مرآة العقول بنا به قول مشهور آن ضعیف دانسته شده است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۸ / ۲۵۹) این نسبت ضعف به روایت از سوی مجلسی، احتمالاً به خاطر وجود سهل در سند است.

پرسش کلیدی این است که میان گرفتن ناخن و کوتاه کردن سبیل و دیدار امام، چه نسبتی وجود دارد تا یکی ظاهر و دیگری باطن آیه باشد؟ کسانی هم نه تقطیر، که از ازاله و سخن (پالایش چرک). (قمی مشهدی، ۱۴۰۷: ۹ / ۸۴) مجلسی اول، قضای تفت را ملاقات با امام که با آن، کمال و سعادت‌هایی را که از دست داده به دست بیاورد یا لقای فوت شده، تفسیر کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۶: ۵ / ۱۴۵) مؤلف لوامع صاحبقرانیه آن را نه چرک و آلدگی که ناخوشی دوری از امام دانسته و گفته که با دیدار امام، ناخوشی‌ها بر طرف می‌شود. (مجلسی، ۱۴۱۴: ۸ / ۲۵۰) وی با این معنا، آن دسته از روایت‌ها را که در آنها از چیدن ناخن و کوتاه کردن سبیل سخن به میان آمده، ناخوشی‌هایی دانسته که با احرام حاصل شده و با چیدنشان بر طرف می‌شود. (همو: ۸ / ۲۵۱) مجلسی دوم، قضای تفت را پاک کردن بدن و قلب و روح از چرک‌های ظاهر و باطن دانسته و در ادامه گفته است:

در این صورت هر دو معنا با هم در این عبارت نهفته است؛ چون شستشو و تراشیدن سر و کوتاه کردن ناخن، پاک کردن بدن از چرک‌ها و آلدگی‌های ظاهری است و دیدار

امام پاک کردن قلب از آلودگی‌ها و چرک‌های باطنی است که جهل و گمراهی و صفات زشت و اخلاق پست است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۴ / ۲۸۷)

فیض کاشانی (۱۰۹۱ق) وجه تشابه این دو را اشتراک بین تفسیر و تأویل تطهیر دانسته است چون یکی از این دو، تطهیر از وسخ ظاهر و دیگری تطهیر از جهل و عمدی است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۷۶) مفسران تفسیر نمونه هم همین سخنان را تکرار کرده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۴ / ۸۷) این مفسران به صراحت در تفسیر متن نوشته‌اند: بعد از آن باید آلودگی‌ها و زوائد بدن را بر طرف سازند. (همو: ۱۴ / ۸۵) نکته‌ای را هم بحرانی گفته است که متفاوت است: «التفث، بهم ریختگی و النذر، دیدار امام است. (بحرانی، ۱۳۷۴: ۳ / ۸۸۰)

محمد کاظم شاکر (معاصر) این حدیث را، برای گونه‌ای از اقسام تطبیق باطل و زیر عنوان تطبیقات موهن به مقام پیامبر و اهل‌بیت آورده و توضیح داده که اولاً در سند حدیث، سهل بن زیاد آدمی آمده که غالی است و ثانیاً، در روایت مذکور، ملاقات با امام، باطن اخذ شارب و ناخن‌گرفتن، معرفی شده است. (شاکر، ۱۳۷۶: ۱۸۱ - ۱۷۴)

بدین‌سان ملاحظه می‌شود که اولاً در میان سخنان گفته‌شده درباره تأویل مذکور، همسانی وجود ندارد و هر کسی برداشتی از آن کرده است. ثانیاً، آنچه شارحان حدیث گفته‌اند، درواقع تأویل تأویل است و نسبت این دو ادعا در تأویل روشن نشده است. ثالثاً، پذیرش این توجیه، به معنای تفسیر کردن قضای تفث، به پالودن از آلودگی است که بنا به یک نظر، چنین است؛ درحالی که تفث، چنین معنایی ندارد، رابعاً، برقراری این گونه ربط میان ظاهر و باطن در حالی است که چیدن سبیل و ناخن و امثال این دو، تلازم عقلی و عرفی با چرک و آلودگی ندارد. خامساً، روایتها نیز معاً و تأویل واحدی از آن ارائه نداده‌اند. آنچه همه این گفته‌ها و دیدگاه‌ها را در کتاب‌های لغت و تفسیرها و روایتها قابل جمع می‌کند، این است که قضای تفث، انجام بخشی از مناسک حجّ مانند حلق و تقصیر و خروج از احرام و رسیدگی به احوال ظاهری خود است؛ چه اینکه با پوشیدن احرام، اموری بر حج گزار واجب و نیز اموری حرام می‌شود که امکان رسیدگی به بدن وجود ندارد و انسان در آن حال، آشته و بهم ریخته می‌شود و با حلق و تقصیر، از احرام خارج و بخش بزرگی از حرام‌ها و امور ممنوع، حلال می‌گردد. با این وصف، آنچه در دیدگاه‌ها آمده و در مقدمه طولانی این نوشته که برای روشن شدن چگونگی تطبیق تأویل ناگزیر از آن هستیم، درواقع بخشی از قضای تفت است، و به‌تعبیری، تأویل و محقق ساختن فرمان «لیقضوا» است؛ و این، گونه‌ای از تأویل است. از گونه‌های تأویل، تطبیق بر مصدق است و در اینجا، تعدادی از مناسک حج شمرده شده است و اموری هم پس از انجام مناسک و دیدار امام، تأویل دیگری از همان فرمان. اما از

آنچایی که دیدار امام نه جزو مناسک حج شمرده شده و نه کاری که باید پس از خروج از احرام انجام گیرد، بطن آیه دانسته شده است. این تطبیق، با برخی آموزه‌هایی که تمامت فریضه‌هایی را با کارهای دیگر معرفی کرده، هم‌خوانی دارد؛ مانند تمامت نماز به انجام نوافل، (کلینی، ۱۴۰۷ / ۳ : ۲۶۸) و تمامت حج، به دیدار با امام. (همو: ۵۴۹ / ۴)

نتیجه این نوشته، در پی پاسخ دادن به این پرسش که قضای تفت به چه معنا است و چه تأویلی دارد و تأویل ذکر شده برای قضای تفت که دیدار امام است؛ یعنی چه و چه نسبتی با ظاهر کلام دارد، کتاب‌های لغت و تفسیر و دیدگاه مفسران را کاویده و تحلیل و نقد کرده و از روایت‌ها نیز بهره برده است. عموم سخنان نقل شده در تعریف و تأویل این فراز از آیه ۲۹ سوره حج از ابهام و چندگانگی برخوردارند و فهم قضای تفت را با مشکل مواجه کرده است؛ بهخصوص مشاهده تأویل‌های گوناگون بر این ابهام افزوده است. حاصل تلاش این نوشته این است که تفت، به معنای انجام پاره‌ای از مناسک حج و بیرون آمدن از احرام و انجام برخی کارهای شخصی و رهاییدن از آشتگی دوران احرام است و این همه، درواقع بخشی از تأویل گزاره انشایی «لیقُضُواْتَهُمْ» است و تأویل دیگر آن، دیدار امام است که از آن، در روایت‌ها به بطن یاد شده است.

#### منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن‌ابی‌شیبه، عبدالله بن محمد، ۱۴۰۹ ق، المصنف، تحقیق کمال یوسف الحوت، ریاض، مکتبة الرشد.
- ابن‌أثیر جززی، مبارک بن محمد شیبانی، ۱۳۹۹ ق، النهاية فی غریب الحديث و الأئمّة، تحقیق طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، بیروت، المکتبة العلمیة.
- ابن‌بابویه (صدقوق)، محمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، معانی الأخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن‌بابویه (صدقوق)، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، کتاب من لا يحضره الفقيه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج دوم.
- ابن‌حیون، نعمان بن محمد، ۱۳۸۵، دعائیم الاسلام، تحقیق فیضی آصف، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، بیروت، دار الكتب العلمیة.
- ج دوم.
- ابن‌سیده، علی بن اسماعیل مرسی، ۱۴۲۱ ق، المحکم و المحیط الاعظم، تحقیق عبدالحمید هنداوی،

- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ۱۳۲۸ ق، *متشابه القرآن و مختلفه*، قم، بیدار.
- ابن عاشور، محمد طاهر، بی‌تا، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
- ابن عطیة، عبد الحق بن غالب، ۱۴۲۲ ق، *المحرر الوجيز فی تفسیر کتاب العزیز*، تحقيق عبدالسلام عبد الشافی محمد، بیروت، دار الكتب العلمية.
- ابن فارس، أحمد، مجمل اللغة، ۱۴۰۶ ق، تحقيق زهیر عبد المحسن سلطان، بیروت، دار النشر و مؤسسة الرسالة، ج دوم.
- ابن فارس، أحمد، معجم مقاييس اللغة، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دار الفكر.
- ابن كثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الكتب العلمية.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
- احمد بن حنبل، ۱۴۲۰ ق، *المسند*، تحقيق شعیب ارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- أرذی، محمد بن حسن بن درید، ۱۹۸۷ م، *جمهرة اللغة*، تحقيق رمزی منیر بعلبکی، بیروت، دار العلم للملائين.
- أزھری، أبو منصور محمد بن أحمد، ۲۰۰۱ م، *تهذیب اللغة*، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- آلوسی، شهاب الدین، ۱۴۱۵ ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السیع المثانی*، تحقيق على عبدالباری عطیة، بیروت، دار الكتب العلمية.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۳۷۴، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، بنیاد بعثت.
- بیضاوی، ناصرالدین عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، *أنوار التنزيل وأسرار التأویل*، تحقيق محمد عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار إحياء التراث العربي
- ترمذی، محمد بن عیسی، ۱۹۹۸ م، *سنن الترمذی (الجامع الصحیح)*، تحقيق بشار عواد معروف، بیروت، دار الغرب الإسلامي.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۸ ق، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار إحياء التراث.
- ثعلبی، احمد بن محمد، ۱۴۲۲ ق، *الكشف و البيان*، تحقيق ابو محمد بن عاشور، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- جصاص، احمد بن علی، ۱۴۰۵ ق، *أحكام القرآن*، تحقيق محمد صادق قمحاوی، بیروت، دار إحياء التراث العربي.

- جوهري، اسماعيل بن حماد، ١٤٠٧ ق، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق أحمد عبدالغفور عطار، بيروت، دار العلم للملايين، ج چهارم.
- حريري، قاسم بن علي، ١٨٧٣ م، مقامات الحريري، بيروت، مطبعة المعارف.
- رازى، فخر الدين محمد بن عمر، ١٤٢٠ ق، مفاتيح الغيب، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ج سوم.
- راغب اصفهانى، محمد بن حسين، ١٤١٢ ق، مفردات الفاظ القرآن، بيروت، دار القلم.
- راوندى، قطب الدين، ١٤٠٥ ق، فقه القرآن، تحقيق سيد احمد حسيني، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، ج دوم.
- زيدى، محمد بن محمد الملقب بمرتضى، ١٤١٤ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الفكر.
- زمخشري، جار الله محمود بن عمر، بي تا، الفائق فى غريب الحديث والأثر، تحقيق على محمد بجاوى و محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت، دار المعرفة.
- سندى، نورالدين بن عبدالهادى، ١٤٠٦ ق، شرح سنن النسائى، حلب، مكتب المطبوعات الإسلامية، ج دوم.
- سيوطى، جلال الدين، ١٩٩٣ م، الدر المتشور فى التفسير بالتأثیر، بيروت، دار الفكر.
- شاكر، محمد كاظم، ١٣٧٦، روش های تأویل، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- شهید ثانى، محمد بن حسين، ١٤١٩ ق، استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، بي جا، مؤسسة آل البيت ﷺ.
- صاحب ابن عباد، اسماعيل، ١٤١٤ ق، المحيط فی اللغة، تحقيق محمد حسن آل ياسين، بيروت، عالم الكتاب.
- صادقى تهرانى، محمد، ١٣٦٥، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، قم، فرهنگ اسلامی، ج دوم.
- طباطبائى، سيد محمد حسين، ١٤١٧، الميزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج پنجم.
- طبرسى، فضل بن حسن، ١٣٧٢، مجمع البيان لعلوم القرآن، تحقيق محمد جواد بلاغى، تهران، ناصر خسرو.
- طبرى، محمد بن جرير، ١٤١٢ ق، جامع البيان عن تأویل ای القرآن، بيروت، دار المعرفة.
- طوسى، محمد بن حسن، بي تا، التبيان فی تفسیر القرآن، تحقيق احمد قصیر عاملی، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

- طيالسي، أبودادو سليمان بن داود، ١٤١٩ ق، المسند، تحقيق محمد بن عبدالمحسن تركى، مصر، دار هجر.
- عينى، أبومحمد محمود بن أحمد، بي تا، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
- فراء، يحيى بن زياد، ١٩٨٠ م، معانى القرآن، تحقيق احمد يوسف نجاتى، محمد على نجار و عبد الفتاح اسماعيل شبى، مصر، دار المصرية.
- فراهيدى، خليل بن احمد، بي تا، كتاب العين، تحقيق مهدى مخزومى و ابراهيم سامرائى، بيروت، دار و مكتبة الهلال.
- فيروزآبادى، محمد بن يعقوب، ١٤٢٦ ق، القاموس المحيط، تحقيق مكتب تحقيق التراث فى مؤسسة الرسالة بإشراف محمد نعيم العرقسى، بيروت، مؤسسة الرسالة.
- فيض كاشانى، محمد محسن، ١٤١٥ ق، الصافى، تحقيق حسين اعلمى، تهران، مكتبة الصدر.
- فيضى دكنى، ابوالفضل، ١٤١٧ ق، سواطع الإلهام فی تفسیر القرآن، قم، دار المنار.
- قمى مشهدى، محمد بن محمد، ١٤٠٧ ق، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقيق حسين درگاهى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کاشانى، عبدالرزاق، ١٤٢٢ ق، تأویلات عبدالرزاق، تحقيق سمیر مصطفى، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
- کلینى، محمد بن يعقوب، ١٤٠٧ ق، الکانى، تحقيق على اکبر غفارى و محمد آخوندى، تهران، دار الكتب الاسلامية، چ چهارم.
- مالک بن انس، ١٤٠٦ ق، الموطأ، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
- مبارکفوري، عبيد الله بن محمد، ١٤٠٤ ق، مرعاة المئاتح، هند، بنارس، إدارة البحوث العلمية والدعوة والإفتاء، الطبعة الثالثة.
- مبارکفوري، محمد عبد الرحمن بن عبد الرحيم، بي تا، تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذى، بيروت، دار الكتب العلمية.
- مجلسى، محمد باقر، ١٤٠٤ ق، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ﷺ، تحقيق سید هاشم رسولی محلاتى، تهران، دار الكتب الاسلامية.
- مجلسى، محمد تقى، ١٤٠٦ ق، روضة المتنين فی شرح من لا يحضره الفقيه، تحقيق حسين موسوى کرمانى و على پناه اشتهرادى، قم، مؤسسه کوشانپور.
- مجلسى، محمد تقى، ١٤١٤ ق، لوامع صاحبقرانیة، قم، اسماعيليان.

- مجمع اللغة العربية بالقاهرة، بي تا، المعجم الوسيط، إبراهيم مصطفى، أحمد زيات، حامد عبد القادر، محمد نجار، قاهره، دار الدعوه.
- محاملى، حسين بن إسماعيل، ١٤١٢ق، الأمالى، تحقيق ابراهيم قيسى، اردن، دار ابن القيم.
- مشكور، محمدجواد، ١٣٥٧، فرهنگ تطبیقی عربی با زبان های سامی و ایرانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- مطرزی، ناصر بن عبدالسید خوارزمی، بي تا، المغرب فی ترتیب المغرب، بیروت، دار الكتاب العربي.
- مُقاتل بن سليمان، ١٤٢٣ق، تفسیر مقاتل بن سليمان، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ١٣٧٤، تفسیر نمونه، تهران، دار الكتب الاسلامية.
- میبدی، احمد بن محمد، ١٣٧١، کشف الأسرار و علة الأبرار، تحقيق علی اصغر حکمت، تهران، اميرکبیر، چ پنجم.
- نجدی، فيصل بن عبدالعزيز، ١٤١٩ق، بستان الأحبار مختصر نيل الأوطار، ریاض، دار إشبيليا.
- نخجوانی، نعمت الله، ١٤١٩ق، الفواتح الإلهية والمفاتح الغيبة، مصر، دار رکابی.
- Senius, *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, Oxford, 1939, p. 107.

